

بقایای چند نام دوره کوشانی تا کنون

در تاریخ هیچ مدنیت و فرهنگی را نمی شناسیم که بطور آنی و فمجتئاً بوجود آمده یا در آن واحد مانند منزل من السماء بر زمین فرود آمده باشد.

امپراتوری کوشان هم با هجرت قبایل صحرانشین بیان با نورد آریائی شمال آمو در اواخر قرون قبل از میلاد به تدریج بوجود آمد و همچنین به تدریج بعد از مدت هزار سال از بین رفت، و بقایای شاهزادگان و خاندانهای کوشانی در کوهساران افغانستان تا عصر غزنویان هم باقی بوده اند. متها دوره عروج و جهانگیری و الخطاط کوشان را ما به نامهای کوشانیان بزرگ و کوچک و غیره تقسیم کرده ایم.

بهمین نهج فرهنگ و مدنیت کوشانی نیز بایک نازله سماوی از بین نرفت و تا کنون هم بقایای نهفته آن فرهنگ در خفایا و زوایای زندگانی و فرهنگ مردم افغانستان دیده می شود پیراهن و تنبان و چین و پای پوشیکه اکنون مردم قبایل ما می پوشند، آیا نظایر زنده البسه مجسمه های عصر کوشانی نیستند؟

از نظر اتنوگرافی نیز نمیتوان گفت که اختلاطهای نژادی بین قبایل آریایی نژاد سرزمین باختر تا دریای گنگا روی نداده و آثار باقیه آن تا کنون هم پدیدار نباشد.

درین گفتار مختصر فقط چند کلمه باقیمانده زنده دوره کوشانی را با نهایت اختصار مورد بحث قرار میدهیم.

این کلمه بطور يك معضله تاریخ بار اول چهل سال قبل حین تصمیم و تحشیه طبقات ناصری پیش روی نویسنده این سطور آمد، که در طبقه ۱۱ شرح سلاطین غزنوی نوشته بود " امیر سبکتگین غزنین را از دست امیر انوک بیرون کرد. " چون بصحت کلمه نرسیدم در پاورقی آن چنین نوشته ام: " کذا فی الاصل، ولی در ترجمه را ورتی امیر ابوبکر لایوک آمده و نسخه مطبوع (کلکته) با خطی موافق است. دکتور ناظم بحواله راورتنی و گردیزی: ابوبکر لایوک.

دول اسلامیه لایوک

۱- لویک:

طبقات ناصری در پایان جلد دوم تعلیقاتی دارد که در (ص ۳۹۱) شرحی بر نسخه بدل های این کلمه از

قبیل انوک، لایوک، لایویل و غیره آمده و در همان وقت باین نتیجه رسیده بودم، که اصل کلمه لویک است و ما خاندانی از عصر کوشانیان مقارن نوشته کتیبه بغلان (حدود ۱۶۰م) در تاریخ داریم که بقایای آن خاندان تا دوره غزنویان زنده بوده و نام و نشانی داشته اند و ما از عصر کوشانی یعنی قرن دوم میلادی تا قرن سیزدهم یازده تن ازین خاندان تاریخی را بحیث شاهان و رجال نیرومند دولت می شناسیم که من شرح آنرا در رساله لویکان طبع کابل ۱۳۴۰ و هم در تعلیق ۶۰ جلد دوم طبقات ناصری طبع کابل ۱۳۴۲ و هم در فصل لویکان جلد اول افغانستان بعد از اسلام طبع اول و دوم کابل ۱۳۴۱ و ۱۳۵۷ ش داده ام.

در تمام مواردیکه این نام مذکور است، من صورت صحیح کلمه را لویک پنداشته و از بین نسخه بدل‌های ممسوخه که کاتبان در اسم الخط‌های مختلف بران در طول قرن‌ها وارد کرده اند فقط لویک را باین دلیل درست میدانسته ام، که در کتیبه بغلان هم املاهای آن در رسم الخط شکسته یونانی در هر سه نسخه مختلف بوده در اول Loix و در دوم Lox و در سوم Alii است و بربیک مسکوک هویشکا حدود ۱۸۰م با شکل یک رب النوع مردانه آتش کلمات اور - لوی Loie دیده می شود، یعنی پروردگار آتش و هر دو این کلمه تاکنون هم در پشتو زنده و مستعمل اند.

با وجود تمام این تحصیف‌ها که در رسم الخط‌های یونانی - عربی - خراسانی برین کلمه از طرف نساخ و کاتبان بی رحم وارد آمد، اصل کلمه هم گاهی برجای ماند و بالآخر در ادبیات قرن ۱۳ دری هندوستان دلیلی بدست آمد که باید اصل این کلمه کوشانی لویک لقب (تحبیبی) لوی (بزرگ) پشتو باشد بدین تفصیل:

در عصر سلاطین دهلی بدربار سلطان ناصرالدین محمود، شاعری بنام ملك الکلام فخرالدین عمید لویکی (متولد ۶۰۱ هـ، ق) غالباً از بقایای دودمان لویکی بر منصب کل استیفاء هند قرا، که کاتبان از ندانی انرا در تذکره ها نوتکی تولکی - بومکی - لومیکی - دیلمی ضبط کردند و مؤلف منتخب التواریخ عبدالقادر بدایونی آنرا بشکل درست (لویکی) نوشته بود، ولی در نسخه چاپی کلکته ۱۸۶۸ ج ۱ ص ۷۰ نوتکی و در (ص ۹۶) نوتکی و در (ص ۳)، فهرست لویکی به املا چاپ کرده اند.

که در یک نسخه مقارن عصر مظلف هم صحیح آن لویکی است و این نسخه را در کراچی در حقیقت خاندان لویکان پیش از عصر سبکتگین در حدود ۹۰۰م بر غزنه و گردیز حکمرانی کرده و بعد از آن در دربار غزنویان هم مناصب سیاسی رسالت و سفارت را داشته اند.

این شاعر قرن ۱۳ عمید لویکی نیز منسوب بهمین خاندان بود و نام دودمان او به لویک منسوبست و تلفظ کلمه ما خود از لویی پشتو و لویک بضمه لام و فتحه یاست . زیرا وی در دیوی ان خود قصیده یی دارد، که در آن به حسب می بالد وگوید:

نسبت از عمر پذیرم ، حسب از تباد لویک
بکدام سلك دیدی، دو گهر چنین منظمه ؟

درین بیت از نظر قافیه و عروض غیر از لویک دیگر چیزی نمیگنجد و هم وجود و رواج این نام خاندانی
قدیم يك سلسله شاهزادگان کوشانیان بزرگ و کوچك را تا عهد ۱۳ م میرساند.

بدین نهج اگر ما سنگ نوشته های قدیم متعدد زبان باختری عهد کوشانیان کبیر و صغیر را از همین نظر
مطالعه و تحلیل کنیم، به بقایای کلمات آن عهد در زبان مروج دری یا پشتو بر میخوریم که درینجا یکدو
مثال دیگر هم داده می شود:

لیز کوشانی = دژ دری

در کتیبه سرخ کوتل بغلان کلمه مالیز Maliz مضاف است به نام کنشکای نامور که در سطر اول آن چنین

آمده: اید مالیزم کنیشکو آند Eid (o) MaAiz (o) Mkamipk (o) Anind یعنی اینست مالیزی کنیشکای فاتح.
مالیز درین سنگ نبشته هزار و نهصد ساله کلمه است مرکب از دو جز و: ما + لیز = مها دژ یعنی بنای بزرگ
که هفت بار درین کتیبه تکرار شده و هیننگ آنرا مادیز Madiz خوانده که جزو اخیر دیزه Diza مربوط به يك
کلمه آریانی قدیم است که معنی آن قلعه الستوار و بنای رصین یا اکروپول (بالاحصار) و ارگ باشد.

جزو اول کلمه که در سنسکریت و پراکریت های هندی مها بمعنی بزرگ بود، در کلمات ماچین و
مهابهارت و مها راجه بهمین معانی تاکنون هم موجود و زنده است و مها + تما یعنی رهبر اعظم لقب
گاندهی قاید فقید هند بود، که در فرس قدیم Mathiyah و در اوستا Masaa و در پشتو مشر از ان ریشه است
و بنا برین البیرونی کلمه ماچین را به الصین العظمی ترجمه کرده است و در قندهار قدیم شهری بنام ماشور
(یعنی شهر بزرگ) وجود داشت که نام آن تاکنون زنده است.

اما جزو دوم مالیز همین لیز کوشانی = دیزه سغدی = دژ پهلوی است که در نامهای برخی بلاد و اماکن
بشکل عینی کوشانی لیز و گاهی دیزه یا دیز سغدی یا (دز) باقی مانده است فعلاً:

در تخارستان شهری بود ور والیز که عربها انرا ولوالج ساختند و جزو اخیر آن همین لیز کوشانیست، کندز
شمال بغلان کهن + ذراست یعنی حصار قدیم. در غزنی تاکنون شالیز موجود است یعنی حصار شاه، در
سمرقند گورستان بسیار معروفی بود که مدفن بسا از ائمه علوم اسلامی و فقها و علما آست و آنرا چاکر دیزه
گفتندی، در کتب تاریخ و جغرافیای عربی این نام را شاکر دیزه با پسوند دیزه سغدی نوشته اند، که تاکنون
هم در سمرقند بهمین نام معروفست یعنی حصار چاکران.

گردیز شهر قدیم افغانستان که در دوره اسلامی یعقوب لیث آنرا کشود به املائی گردیس هم ضبط شده و جزو اول آن گر اوستا (= غر پشتو) و جزو دوم آن همین دیز=دیس است یعنی حصار کوهی. در وندیداد دو بار کلمه pairi-darza (فردوس) آمده که همین پسوند دیزه در آخر دارد، و این کلمه در عبری Pardes و در آرامی و عربی فردوس بمعنی باغ و بستان در قرآن هم آمده که در فرانسوی و انگلیسی نظایر نزدیک آن paradise و paradize باشد، و در اینجا کلمه زنده مستعمل پالیز دری و پشتو راهم فراموش کرده نمیتوانیم، مولانا بلخی گفته بود: فر فردوس است این پالیز را ابدال لام به دال نظایر فراوانی در السنه آسیای میانه آریایی دارد، مثلاً لس پشتو، ده دری، دس هندی و ابدال سین به های هوز مانند خروس و خروه دری قدیم لاس پشتو، دست دری، سند= هند.

برهمن قیاس کلمه لیز کوشانی و دیزه سغدی و دز و دژ دری در سنسکریت dehi (حصار) و در دری کنونی دیه = ده بکسره دال است.

ناگفته نماند که بناهای آباد یا بنیانهای مجدد را در دوره کوشانی مالز می گفته اند، چنانچه در يك سنگ نبشته دیگری که گومل بغپور یکتیا پرست بنام نو بهار در ۸۶۲م (= ۲۴۹ق) بنانهاده ده نیز بنای معبد را maliz نامیده و این سنگ نبشته در وادی توجی شرق افغانستان بدست آمده که نصف آن بزبان باختری کوشانی و رسم الخط شکسته یونانی است و نیمه دیگر آن بطرف چپ سنسکریت است (موزه پشاور)

کوشان

مثال سوم از زندگی کلمات و اسمای قدیم در السنه و لهجه های کنونی افغانستان خود کلمه کوشان و تصاحیف و فراوردهای گوناگون آنست در اسماء اشخاص، قبایل و اماکن و غیره.

در سنگ نبشته های مقدم عصر کوشانی این نام عین بهمین شکل آمده، که آنرا در کتیبه بغلان نمی بینیم، ولی در مسکوکات و نوشته های کنشکا و شاهان کوشانی و سیستانی عموماً کوشان در چینی -kuei- shuang است مانند سنگ نوشته سه زیانی شاپور اول در نقش رستم پارس که در حدود ۲۶۰ م حصه یارتهی آن کلمه کوشان خشر kushan khshathr بمعنی کشور کوشان است که بعدها کوشانشهر شده و نیز القاب کوشان شاه بر مسکوکات و کتیبه ها.

ولی همین نام در کتیبه های هندی مانند مانی کیاله و مهتورا کوشانه kushanputhra یعنی کوشان زاده است که اصل آن بقول Holstein کوشه kusha بوده و انه Ana يك پسوند اضافی است.

این کلمه در سنگ نبشته های ما بعد قسمت های شرقی افغانستان در زبان کوشانی باختری باز هم کوشان است مانند کتیبه دو زبانی کوشانی و عربی متعلق ۸۶۵ م (= ۲۵۱ق) کوشان گومل بغپور بزرگ از

دودمان بوسر... خاقان مان خان قزل که از شیر تلاو وادی توچی و زیرستان بدست آمده و در موزه پشاور محفوظست.

اما در کتیبه دو زبانه توچی ۸۶۲م (۲۴۹ق) در متن سنسکریت همین پادشاه گومل را کهوجنه + پتره (=کوشان+زاده) گفته اند، khujanaputra که گویا تلفظ و استعمال هندی کلمه کوشان درینوقت که دونیم قرن از اشاعت اسلام گذشته بود کهوجنه بوده است.

اکنون باید دید که بقایای این نام در السنه و نامهای اماکن و قبایل چگونه است؟

کش جای در سیستان و ماوراءالنهر.

پسونند در هندوکش.

کشانی (کسانیه) شهری در ماوراءالنهر.

پیش وند در کشمیر و کش + میهن و کشوکث (ماوراءالنهر)

کشانگی قبیله معروف از شعبه غلجی پشتون.

کشان و کانگر در ولسوالی رستاق تخارستان که ایل کشان هم در آن است.

پنج هزار خانه کشانی در لاش و جوین بین کنگ و لاش ساکنند که به پشتو و بلوچی گپ میزنند.

در دشت شادیان مزار شریف قبیله کوشی سکونت دارد.

در دهنه غوری بغلان مردم کوشانی هستند.

در پشتوی قندهار گوجن (مؤنث گوجنه) مردم خانه بدوش غیر پشتون زبان را گویند.

خود کوچی که مردم خانه بدوش پشتو زبانند، از بقایای نام کوشی باشند، زیرا ما در قرن سیزدهم در دربارهای هند لقب کوچی را با برخی از نامهای اصلی در بارمی بینیم.

در ملحقات شاهنامه که سروده خود فردوسی و متعلق به دوره غزنویان است نام کوچ و بلوچ بحیث قبایل دزمنده آریایی که صحنه فعالیت ایشان از زابل تا کرمان و پارس بوده و معرب این کلمه قُفس و قُفس است. از ملحقات شاهنامه است:

سپاهی بکردار کوچ، بلوچ

سگالنده جنگ مانند کوچ

قطران راست:

هستند اهل پارس هراسان زکارمن

ز انسان که اهل کرمان ترمان زدزد کوچ

از اشعار کسایی ح (متوفا ۳۹۱) است که:

اندران ناحیت بمعدن کوچ کوچگه داشتند کوچ و بلوچ

منظومه کوش نامه یا قوش نامه منسوب به قطران شاعر تبریزی، که نسخه خطی آنرا کنت گوینو
حین نوشتن تاریخ ایرانیان قدیم در دست داشت (ج ۱ ص ۱۲۸ طبع پاریس ۱۸۵۹م) و نام پهلوان
آکر داستان از بقایای کوشان باشد.

ابن مسکویه در حوادث ۳۲۹ق تجارب الامم خود از تاخت و تاز قبایل قفص و بلوص و بارز در
حدود کرمان و پارس ذکرها دارد که بارز همین بریخ کنونی جنوب افغانستان و قفص (کوچی) و
بلوص (بلوچ) و بعد ازین اکثر مؤرخان عرب و عجم از قفص و کوچ و بلوچ ذکرها دارند.